

تأملی فقهی حقوقی پیرامون تأثیر شرط مدت بر عقود جایز

عباداله رستمی چلکاسری* / محمد علی نژادی گورابجواری**

چکیده

در خصوص اعتبار و مشروعیت شروطی که ضمن عقود جایز درج می‌شوند نظرات مختلفی از سوی فقها و حقوقدانان ارائه شده است. یکی از شروطی که امکان دارد از سوی طرفین در این عقود مورد تراضی قرار گیرد، شرط مدت است. این شرط امکان دارد به صورت قید در متن عقد جایز، شرط ضمن این عقود و یا ضمن عقود جداگانه دیگری آورده شود. برخی معتقدند که این شروط به طور مطلق باطل و بی‌اثر است، برخی دیگر، بطلان را تنها مختص به شرط دانسته و آن را به عقد تسری نمی‌دهند، اما، به عقیده بعضی دیگر، شروط ضمن عقد، تابع نوع عقدی هستند که در ضمن آن درج شده‌اند، یعنی اگر عقد لازم است شرط ضمن آن نیز لازم الوفاست و اگر عقد جایز است، شرط نیز در حدود مقتضای ذات و حیات عقد اصلی صحیح و لازم‌الاتباع خواهد بود. با بررسی نظرات و آراء مختلف فقهای متأخر و متقدم و همچنین حقوقدانان در انواع مختلف عقود جایز، اینگونه به نظر می‌رسد که شرط مدت مندرج در عقود جایز به طور مطلق لازم‌الوفاء نیست، اما اندراج چنین شروطی در اینگونه عقود، مادام که عقد برهم نخورده است، معتبر می‌باشد. در این

* استادیار حقوق خصوصی دانشگاه گیلان، نویسنده مسؤول e-rostamy@guilan.ac.ir

** کارشناسی ارشد حقوق خصوصی

تاریخ وصول: ۹۲/۲/۳ - پذیرش نهایی: ۹۳/۴/۱۶

میان، نباید اراده و تراضی اصلی طرفین را در انعقاد عقود و تأثیر آن در گسترش و کاهش دامنه تعهداتشان فراموش کرد، حتی اگر این تعهدات در ضمن عقود جایز باشد، چرا که قانونگذار با پذیرفتن اصل حاکمیت اراده و لزوم احترام به آن، وفاء به چنین تعهداتی را تضمین کرده است.

کلیدواژه: عقد جایز، شرط مدت، لزوم عقد، قرض، وکالت، مضاربه، شرکت

۱- مقدمه

عقد جایز آن است که هر یک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد، آن را فسخ کند (ماده ۱۸۶ ق.م). پس، برهم زدن عقد جایز به هیچ سبب خاصی نیاز ندارد و هر یک از طرفین می‌توانند در هر زمان که دلخواه آنان است، به حیات عقد خاتمه بخشند، مگر آن که شرط خلافی شده باشد و یا عقد جایز در ضمن عقد لازم دیگری قرار گرفته باشد تا بدینوسیله بتواند فسخ ناپذیری عقد لازم را به عاریت بگیرد. همچنین این عقود برخلاف عقود لازم با فوت، جنون و یا سفه یکی از طرفین آن در مواردی که رشد معتبر است، منحل می‌شوند.

از دیدگاه کلی، اصولاً شرط در لزوم و جواز خود از عقد اصلی تبعیت می‌کند. به طور کلی شروط مندرج در عقود، یا در ضمن عقد لازم می‌آیند و یا در ضمن عقد جایز، که در پژوهش حاضر تنها قسم اخیر مورد بررسی قرار گرفته است. در مورد لزوم و جواز تبعیت شرط مندرج در ضمن عقد جایز از عقد مذکور، بحث‌های مفصلی در میان فقها و حقوقدانان مطرح شده است که از مجال مباحث پژوهش حاضر خارج می‌باشد، تنها به بیان این جمله اکتفا می‌شود که غالب فقها و حقوقدانان، شرط ضمن عقد جایز را لازم‌الوفاء می‌دانند و حتی برخی نیز با ارائه مستندات بر اجماع فقها در این خصوص عقیده دارند^۱.

۱. در خصوص تبعیت شرط ضمن عقد در لزوم و جواز از عقد اصلی از یک منظر کلی می‌توان آنها را به دو دسته کلی شروط دارای التزام مستقل از عقد و شروط فاقد التزام مستقل از عقد اصلی تقسیم بندی کرد. هر یک

در برخی از عقود مانند اجاره، مزارعه و مساقات، تعیین مدت از جمله شرایط صحت و اساسی آنها می‌باشد به گونه‌ای که عدم تعیین مدت موجب بطلان این گونه عقد می‌گردد؛ ضمانت اجرای یاد شده مختص به عقود لازم می‌باشند و همگی عقود یاد شده اخیر از جمله عقود لازمند، اما این که تعیین شرط مدت در عقود جایز چه تأثیری دارد؟ آیا اندراج این شرط در ضمن این عقود، موجب لزوم آنها در طول مدت یاد شده و اسقاط حق رجوع طرفین آن می‌شود؟ پرداختن به این پرسش‌ها و یافتن پاسخی مناسب برای آنها دغدغه اساسی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد که دست یافتن به این مهم، در ضمن مباحث جداگانه و با بررسی اثر اندراج شرط مدت در انواع عقود جایز مندرج در قانون مدنی و با بررسی آنها در میان دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متعارض فقهای امامیه و حقوقدانان، میسر می‌گردد.

۲- عقود تملیکی

اثر عقد، گاهی انتقال مالکیت و زمانی ایجاد تعهد است. هرگاه عقدی موجب انتقال مالکیت و یا به عبارت بهتر؛ هرگاه اثر عقد، انتقال مالکیت باشد، عقد تملیکی نامیده می‌شود (علی آبادی، «تحقیقی مختصر در مورد عقد»/۳۶).

از میان عقود معین منحصر شده در قانون مدنی، آنان که جزو این دسته از عقود هستند غالباً لازم‌اند، و تنها عقد قرض است که از عقود تملیکی می‌باشد و می‌توان آن را جزو عقود جایز قرار داد، ولی در جواز آن میان فقها و حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. در این گفتار، ابتدا عقد قرض را از جهت لازم یا جایز بودن از دیدگاه فقها و حقوقدانان مورد مطالعه قرار می‌دهیم، و سپس تأثیر اندراج شرط مدت در این عقد را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

از آنها را با توجه به لازم و جایز بودن عقود اصلی آنها و شروط مندرج در آنها می‌توان مورد بررسی قرار داد که علاقمندان برای مطالعه بیشتر در این مورد می‌توانند به (عاملی، «تبعیت شرط از عقد در لزوم و جواز»)، مراجعه نمایند.

۲-۱- قرض

قرض در لغت به معنای؛ بریدن، قطع کردن، وام دادن و گرفتن چیزی از کسی تا آن را واپس دهد، خواه پول باشد یا چیز دیگر، آمده است (فرهنگ لغت فارسی/۲/۲۶۵۸؛ لغت نامه/ شماره حرف «ق»/۲۲۰)، همچنین معنای حقوقی آن، از معنای لغویش دور نمانده و در تعریف حقوقی قرض آمده است: «عقد قرض عبارت است از تملیک مال مورد قرض به شرط این که مقترض، متعهد به جبران آن باشد ولو به رد عین مالی که به قرض گرفته است. قرض دهنده را مقرض و وام دهنده گویند، قرض گیرنده را مقترض و وام گیرنده نامند» (مبسوط در ترمینولوژی حقوق/۴/۲۹۰۰).

در مورد لزوم و جواز عقد قرض، نظرات مختلفی در میان فقها ابراز شده است؛ عده‌ای آن را جایز می‌دانند (الروضه البهیة/۴/۱۷؛ غنیة النزوع/۳۹/۲۳۹؛ إصباح الشیعه/۲۸۳/جامع للشرائع/۲۸۱؛ جامع الخلاف و الوفاق/۲۸۹؛ الدروس الشرعیة/۳/۳۲۰؛ الدر المنضود/۱۲۸؛ رسائل المحقق الکرکی/۱/۱۸۷؛ حاشیه شرائع الإسلام/۳۹۰؛ مجمع الفائده و البرهان/۹/۵۸؛ الحدائق الناضره/۲۰/۱۰۸؛ أنیس التجار/۲۷۲؛ مفتاح الکرامه/۱۵/۱۰۶؛ صیغ العقود و الإیقاعات/۸۱؛ صیغ العقود و الإیقاعات (محمسی)/۲۱۶؛ بلغه الفقیه/۳/۴۱۷؛ النجعه فی شرح اللعمه/۴/۸؛ الجواهر الفخریه/۸/۱۳؛ الزبدیه الفقهیه/۵/۹؛ الدلائل فی شرح منتخب المسائل/۴/۴۸۳؛ فقه الصادق علیه السلام/۲۰/۳۰؛ کفایه الأحکام/۱/۵۳۲؛ مسالک الأفهام/۳/۴۵۳؛ جامع المقاصد/۵/۲۰؛ الحدائق/۲۰/۱۳۰؛ القواعد الفقهیه/۷/۲۶۷)، زیرا معتقدند که هرگاه هر یک از مقرض یا مقترض اراده کنند، می‌توانند مورد قرض را استرداد نمایند. اما عده‌ای دیگر از فقها معتقدند که عقد قرض از جانب طرفین لازم است (مفتاح الکرامه/۱۵/۱۷۱؛ جامع عباسی و تکمیل آن/۳۷۲؛ تلخیص المرام/۱۱۱؛ جامع المقاصد/۵/۲۰؛ حاشیه مجمع الفائده و البرهان/۳۱۴؛ وسیله النجاه/۴۷۱؛ وسیله النجاه (مع حواشی الکلایگانی)/۲/۱۷۶؛ وجیزه الأحکام/۳/۲۳؛ تحریر الوسیله/۱/۶۵۳؛ نجاه العباد/۲۸۴؛ جامع الأحکام الشرعیه/۳۵۲؛ مهذب الأحکام/۲۱/۴۲؛ کلمه التقوی/۶/۱۷؛ تفصیل الشریعه-المضاربه، و.../۲۱۷؛ درس تمهیدیه/۲/۲۳۶؛ الفقه علی المذاهب الأربعة/۲/۳۹۶؛ منهاج الصالحین/۲/۳۱۷؛ مبانی منهاج الصالحین/۹/۱۹۶؛ هدایه العباد/۲/۹۵؛ جواهر الکلام/۲۵/۳۰؛ تحریر الأحکام/۲/۴۵۲؛ ریاض المسائل/۹/۱۶۷)، به این معنا که مقرض بعد از قبض دادن مورد قرض نمی‌تواند عین چیزی را که به قرض داده در صورتی که موجود باشد مطالبه نماید. در این میان، گروهی از فقها بر این

عقیده‌اند که عقد قرض از جانب مقرض لازم و از جانب مقترض جایز است (تحریر الأحکام/۴۵۳/۲؛ جامع الشتات/۲۳/۳؛ تحریر الأحکام/۱۹۹/۱؛ استفتاءات/بہجت/۳۶۳/۳).

قانون مدنی ما برخلاف برخی از عقود معین، به لزوم یا جواز عقد قرض تصریح ندارد، لیکن، برخی از حقوقدانان با توجه به ماده ۱۶۵۱ ق.م بر این باورند که عقد قرض، عقدی لازم است (حقوق مدنی، شهیدی، ۱۲۱/۶؛ عقد معین/۱۲/۱؛ حقوق مدنی، طاهری/۱۴۹/۵؛ حقوق مدنی، عبده/۲۷۸). عده‌ای نیز به حالت بینابین آن، یعنی لازم بودن از طرف مقرض و جایز بودن آن از طرف مقترض نظر داده‌اند (لنگرودی، «عقد قرض»/۵۹). اما عده‌ای دیگر از حقوقدانان با تفکیک میان نظر فقها، نظر به جایز بودن عقد قرض دارند (حقوق مدنی، امامی/۱۹۸/۲). جایز نه به معنای اصطلاحی و مرسوم خود، به طوری که هر یک از طرفین بتوانند آن را در هر زمان فسخ نمایند و مورد قرض را در صورتی که موجود باشد مسترد دارد، و چنان چه تلف شده باشد بدل جانشین آن گردد و هرگاه معیوب شده باشد علاوه بر رد آن، ارزش نیز داده شود. این تفکیک در لزوم و جواز عقد قرض نیک و پسندیده است، چرا که عقد قرض به همان دلایلی که حقوقدانان دسته نخست بدان معترف‌اند (عقد معین/۱۲/۱؛ حقوق مدنی/۱۲۰/۶)، در رجوع و اداء دین از جانب طرفین آن همواره جایز بوده و طرفین آن می‌توانند به یکدیگر رجوع نمایند اما از جهت ملتزم شدن و پایبندی به مفاد آن، این عقد شبیه عقد لازم است و در حدود مفاد خود، طرفین را ملتزم می‌نماید؛ یعنی وام‌دهنده نمی‌تواند عقد را فسخ و آن چه را تملیک کرده است پس بگیرد، و شاید به دلیل غلبه همین اثر و آثاری که این عقد بر روابط افراد در جامعه دارد باعث شده است که اکثر حقوقدانان این عقد را در زمره عقود لازم قرار دهند. لکن چون تعهد وام‌گیرنده در پرداختن مثل یا قیمت مال تملیک شده، تعهدی حال

۱- ماده ۶۵۱ قانون مدنی: «اگر برای اداء قرض به وجه ملزومی اجلی معین شده باشد مقترض نمی‌تواند قبل از انقضاء مدت طلب خود را مطالبه کند».

است، بسیاری از فقها و حقوقدانان قرض را به این اعتبار جایز دانسته‌اند (حقوق مدنی، طاهری/۳۶۹/۴).

۲-۱-۱- شرط مدت در عقد قرض

در عقد قرض برخلاف معاملاتی که به صورت نسیه یا سلف هستند و یا در آنها تعیین مدت شرط است، تعیین مدت، لازمه عقد نمی‌باشد، چراکه در عقود مبتنی بر تعیین مدت هستند، مدت باید مضبوط و معین باشد، زیرا همان گونه که آمده است: «در فقه ما جمیع فقها از جمله شیخ انصاری در مکاسب، صاحب جواهر و محقق در شرایع و ملا احمد نراقی در مستند، معتقدند که تعیین أجل باید به گونه‌ای باشد که در آن احتمال زیادت و نقصان نرود، زیرا در عقود مبتنی بر مغاینه، أجل تعهد را در میزان ارزش آن مؤثر می‌دانند و أجل مبهم، مصداق بارز شرطی است که موجب جهل به عوضین می‌شود.» (رفیع، «ماهیت حقوقی شرط اجل در قراردادها کدام است؟»/۴۲). حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که نقش و تأثیر تعیین مدت بر روی عقد قرض چگونه است؟ روابط میان طرفین در صورت تعیین مدت چگونه خواهد بود؟

به طور کلی، شروطی که در یک عقد گنجانده می‌شوند از سه حالت نمی‌تواند خارج باشند: ۱- شروطی که قید خود عقد اصلی هستند. ۲- شروطی که ماهیتی تبعی و فرعی از عقد اصلی دارند. ۳- شروطی که ماهیتی مستقل از عقد اصلی دارند.

۲-۱-۲- قید مدت و شرط مدت در قرض

چنان چه مدت در عقد قرض، به صورت قید مدت در خود عقد اصلی باشد و یا مدت، ماهیتی تبعی و به صورت شرط مدت در ضمن عقد اصلی آمده باشد، دیدگاه‌های متفاوتی در میان فقها و حقوقدانان درباره الزام آور بودن مدت قرارداد شده وجود دارد. به طوری که، هرگاه کسی مالی را به شخصی تا مدت معینی قرض دهد (قید مدت در خود عقد اصلی) یا مالی را به شخصی قرض دهد به شرط آن که آن را تا مدت معینی مسترد دارد (شرط مدت در ضمن عقد اصلی)، عده‌ای از فقها مدت تعیین

شده را به علت آن که شرط در ضمن عقد جایزی واقع شده است، آن را لازم الوفاء نمی‌دانند (کفایه الأحکام/۱/۵۴۲؛ ریاض المسائل/۸/۴۸۳؛ السرائر/۲/۶۱؛ الروضه البهیة/۴/۱۷؛ جامع عباسی و تکمیل آن/۳۷۲؛ شرائع الإسلام/۲/۶۲؛ الجامع للشرائع/۲۸۱؛ إرشاد الأذهان/۱/۳۹۰؛ تذکره الفقهاء/۱۳/۳۳؛ مفاتیح الشرائع/۳/۱۲۶؛ أنیس التجار/۲۷۶؛ مفتاح الکرامه/۱۵/۱۶۷؛ هدایه العباد/۲/۶۶؛ النجعه فی شرح اللعمه/۸/۹؛ الجواهر الفخریه/۸/۲۴؛ الزبده الفقهیه/۵/۱۵)، در نتیجه، قرض دهنده هر وقت بخواهد می‌تواند مالش را طلب کند. حال آن که عده‌ای دیگر از فقها معتقدند که هرگاه شرط یا قید مشروعی در خود عقد قرض و یا در ضمن آن شرط شود از حیثیت لزوم، لازم‌الاتباع خواهد بود، هر چند عقد جایز باشد (غنیه النزوع/۲۴۱؛ إصباح الشیعه/۲۸۴؛ کنز العرفان/۲/۵۳۰؛ نضد القواعد الفقهیه/۳۷۴؛ رسائل المحقق الکرکی/۱/۱۸۷؛ زبده بیان/۴۴۲؛ مجمع الفائده و البرهان/۹/۸۰؛ الرسائل الفقهیه/۲۴۵؛ جامع الشتات/۳/۲۶؛ صراط النجاه/۲۹۱؛ صیغ العقود و الإیقات/۳/۸۳؛ بلغه الفقیه/۳/۴۱۷؛ منهاج الصالحین/۲/۱۸۵؛ توضیح المسائل/۲/۳۹۱؛ احکام جوانان/۱۶۴؛ رساله توضیح المسائل/۳۶۲؛ رساله تبصره المسائل، سبحانی/۴۲۵؛ منهاج الصالحین، للسید محمد سعید/۲/۲۲۰؛ منهاج الصالحین، للوحید/۳/۱۹۷؛ شرح تبصره المتعلمین/۲/۷۱؛ المسائل الإسلامیه/۵۱۶)، چنان که مقتضای عقود لازمه است و مؤید آن عمومات آیه «أوفوا بالعقود» و حدیث «المؤمنون عند شروطهم» می‌باشد. همچنین در اینباره می‌توان به آیات و روایات زیر نیز اشاره کرد:

الف - برای مباح بودن «تأجیل و تعیین وقت پرداخت» در عقد قرض به آیه ۲۸۲ سوره بقره: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنتُمْ بِدَیْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى....» استناد شده و این گونه آمده است: «تأجیل و تعیین وقت پرداخت» مباح است، چون آیه ۲۸۲ سوره بقره می‌فرماید: «إِلَىٰ أَجَلٍ»؛ یعنی «تا مدت معین» چون دین، حق ثابت در ذمه می‌باشد و آن حق، اعم از مدت دار و غیر آن می‌باشد. (کنز العرفان/۲/۵۲۸).

ب- روایت ثواب الأعمال: امام صادق(ع) می‌فرماید: هر کس قرضی دهد و برای آن مدتی تعیین کند، ولی بدهکار سر مهلت آن را برنگرداند، در مقابل هر روزی که از مهلت تعیین شده بگذرد ثواب صدقه یک دینار به وی عطا می‌شود. (وسائل الشیعه/۱۳/۸۷).

مرحوم خوانساری درباره این روایت گفته‌اند: روایت، دلالت بر صحت تأجیل و جواز تأخیر دفع مال تا موعد مقرر کند می‌کند؛ چون مقصود از صحت اشتراط مدت در قرض این است که قرض گیرنده مجاز باشد تا مدت مقرر، پرداخت قرض را به تأخیر انداخته و طلبکار حق مطالبه آن را نداشته باشد؛ در حالی که بنا بر نظر مشهور، با مطالبه قرض دهنده ولو قبل از تمام شدن مهلت، بدهکار حق به تأخیر انداختن را ندارد. لزوم قرض به معنای وجوب تأخیر، به طوری که تقدیم آن جایز نباشد، مجالی برای گفتن این حرف نیست؛ زیرا حق مربوط به طرفین عقد است و با رضایت آنها، پرداخت پیش از مدت تعیین شده اشکالی ندارد (جامع المدارک/۳/۳۳۲).

ج- راوی گوید: «از امام(ع) درباره شخصی پرسیدم که به دیگری قرض مدت داری می‌دهد، بعد از چندی قرض گیرنده می‌میرد، آیا بعد از مرگ او طلب قرض دهنده حال می‌شود، یا ورثه بدهکار مانند خود او می‌تواند پرداخت را تا فرا رسیدن مهلت به تأخیر افکنند. امام(ع) فرمود: وقتی وام گیرنده بمیرد، طلب وام دهنده حال می‌شود» (وسایل الشیعه/۱۸/۳۴۴؛ مجمع الفائده و البرهان/۹/۸۱؛ الحدائق الناضره/۲۰/۱۳۱؛ جامع أحادیث الشیعه/۱۸/۳۳۱).

د - درباره لزوم و وفاء مدت تعیین شده در عقد قرض، از فقهای متأخر چنین آمده است:

الف - اگر در قرض، شرط کنند که در وقت معین آن را پردازند پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند ولی اگر تعیین وقت، فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنان چه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند، باید قبول نماید. همچنین اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدت نداشته باشد طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید (توضیح المسائل، امام خمینی/۲/۳۹۱ مسأله ۲۲۷۴ و ۲۲۷۵).

ب - اگر قرض مدت‌دار باشد طلبکار نمی‌تواند پیش از تمام شدن آن مدت، طلب خود را درخواست کند، و اگر قرض مدت‌دار نباشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را درخواست کند (رساله توضیح المسائل، فاضل/۳۹۴ مسأله ۱۷۱۰؛ احکام جوانان/۱۶۴ مسأله ۴۲۲ و ۴۲۳).

پ - اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، بنابر احتیاط واجب، طلبکار قبل از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی بدهکار می‌تواند هر وقت بخواهد قرض را بپردازد (استفتاءات، بهجت/۳۶۴/۳).

ت - اگر در قرض شرط کنند که در وقت معین آن را بپردازند پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند باید قبول نماید. همچنین اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید؛ ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید (رساله توضیح المسائل، سبحانی/۴۲۵/مسأله ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶).

ث - اگر در عقد قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار نمی‌تواند پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند، ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید (توضیح المسائل (وحید)/۴۶۶/مسأله ۲۳۲۷).

ج - دین بر دو قسم است: ۱- دین حالّ یا بدون مدت، یعنی هم اکنون موعود پرداخت آن فرا رسیده است. ۲- دین مؤجّل یا مدت‌دار که هنوز زمان تسلیم آن نرسیده است؛ در دین مدت‌دار تا وقتی که زمان معین به اتمام نرسد طلبکار حق مطالبه آن را ندارد... (شرح تبصره المتعلمین/۷۱/۲).

چ - اگر قرض مدت دار باشد، طلبکار نمی تواند پیش از تمام شدن مدت، طلب خود را درخواست کند. همچنین اگر قرض مدت دار نباشد، طلبکار هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را درخواست کند. ولی مهلت دادن به کسی که برای پرداخت بدهی خود در زحمت است بسیار خوب است (رساله توضیح المسائل (مکارم) ۳۷۴/مسئله ۱۹۴۱؛ رساله احکام برای جوانان/۱۳۴/مسئله ۴۰۸ و ۴۰۹).

ح - اگر قرض مدت دار باشد، بنابر احتیاط واجب، طلبکار نمی تواند پیش از تمام شدن آن مدت، طلب خود را درخواست کند (احکام نوجوانان/۱۵۲/مسئله ۴۰۶). همان گونه که در بالا اشاره شده است، تعیین مدت در عقد قرض برای پرداخت دین، مورد توجه فقهای متأخر ما نیز بوده، و آنان به صحت و درستی عقد و مدت تعیین شده در آن نظر دارند؛ همچنین، ملتزم ماندن طلبکار در طول مدت زمان تعیین شده را لازم می دانند، ولی پرداخت دین از جانب مدیون در طول مدت یاد شده را نافذ دانسته اند که این خود با جایز بودن عقد قرض و مدت زمان تعیین شده منافاتی ندارد، چرا که تعیین مدت در پرداخت دین برای رعایت و توانایی حال وی بوده و اثر مدت تعیین شده تنها باعث ملتزم شدن دائن در رجوع به مدیون در طول مدت تعیین شده، می شود و در حق مدیون برای پرداخت دین اثری نخواهد داشت، مگر آن که طرفین در میان خود به گونه دیگری تصریح کرده باشند.

در میان حقوقدانان، آن دسته از حقوقدانانی که نظر به لازم بودن عقد قرض از جانب طرفین دارند اما شرط مدتی را که در ضمن این عقد می شود، الزام آور نمی دانند (حقوق مدنی، مدنی، ۱۵۰/۵؛ حقوق مدنی، عبده، ۲۷۸)، قابل تأمل است، عده ای دیگر نیز با آن که بر این عقیده اند که قرض، ماهیتی دوگانه دارد، اما در نتیجه گیری از ماده ۶۵۱ قانون مدنی آورده اند که «عقد قرض از طرفین لازم است. به همین جهت غیر از شرط اجل، شروط ضمن عقد قرض (خواه موجد باشد خواه نه)، از نظر قانون مدنی لازم الرعایه است» (لنگرودی، «عقد قرض»/۶۳)، که این نظر نیز باز در جای خود قابل تأمل می باشد.

چگونه ممکن است عقدی لازم باشد ولی مهمترین اثر این عقود که همان التزام طرفین به مفاد آن عقد است را دربر نداشته باشد؟ چرا برای تعیین مدت در عقد قرض آن گونه که قانون مدنی اشاره کرده است، باید متوسل به عقد دیگری شد؟ و به چه علت طرفین نتوانند در ضمن عقد درباره چگونگی انجام و زمان ایفاء تعهدات خود تصمیم بگیرند؟ در پاسخ به سؤالات مطرح شده در بالا می‌توان این گونه پاسخ داد که، این چند دستگی و تعارض عقاید نمی‌تواند مسموع باشد، چرا که همان گونه که همگان بر آن اتفاق نظر دارند (اصول قراردادها و تعهدات/۲۴؛ تشکیل قراردادها و تعهدات/۶۱/۱؛ اعمال حقوقی/۳۴؛ کلیات عقود و قراردادها/۲۵؛ قواعد عمومی قراردادها/۲۳)، اثر مهم عقود لازم، جنبه الزام آور بودن و خدشه ناپذیر بودن این عقود است، که همین جنبه مهمترین معیار برای تفکیک این عقود از عقود جایز می‌باشد. حال اگر شرط مدت را در عقد قرض بنا به نظر آن دسته از حقوقدانانی که آن را لازم می‌دانند، لازم‌الوفاء ندانیم و یا آن را استثناء نماییم، نمی‌تواند توجیه پسندیده‌ای باشد. لکن در پاسخ به عقاید آن دسته از فقها و حقوقدانان که نظر به جایز بودن عقد قرض دارند ولی شرط مدت ضمن این عقد را الزام آور نمی‌دانند، می‌توان گفت که همانگونه که بر همگان روشن است رکن اساسی هر قراردادی که اعم از عقد است، اراده کسانی است که آن را منعقد می‌نمایند. به عبارت دیگر، اراده مهمترین عامل و یا تنها عامل ایجاد قرارداد به شمار می‌رود. این اراده و قصد مشترک طرفین می‌باشد که منشأ اصلی تعهدات ناشی از قرارداد است. اشخاص می‌توانند قرارداد های خود را، زیر هر عنوانی که مایل باشند، منعقد سازند و نتایج و آثار آن را به دلخواه معین کنند. بدین بیان که هرگونه تعهد یا التزام و مسؤولیتی علی-الاصول دارای ریشه قراردادی است. در واقع، برخلاف برخی از الزامات که خارج از اراده طرفین می‌باشد، این اراده و قصد طرفین عقد است که خالق التزامات و مسؤولیت ها است. اثر حقوقی ناشی از قراردادها همان اثری است که در قصد مشترک طرفین قرارداد وارد شده است. در نتیجه، اگر اراده و قصد طرفین نامشروع، مخالف صریح

قانون، نظم عمومی و اخلاق حسنه، نباشد، با توجه به قواعد کلی حقوقی و آزادی اراده درج هرگونه شرطی ضمن عقد جایز نیز در صورتی که مخالفتی با قواعد عمومی مربوط به «درج شرط ضمن عقد» را نداشته باشد، بلامانع بوده و شرط ضمن آن نیز لازم‌الوفاء خواهد بود.

بنابراین، هرگاه در عقد قرضی شرط مدتی قرارداد شده، چه این مدت در متن عقد باشد یا به صورت شرط ضمن آن، نظر به دیدگاه کسانی که این عقد را جایز می‌دانند در صورتی که شرط مدت در آن مضبوط و معلوم بوده و با احکام شرع مقدس و قوانین امری در تعارض نباشد، می‌توان قائل به لازم‌الوفاء بودن مدت قرارداد شده بود، چرا که «شرطی که در ضمن عقد جایز قرار گرفته است، طبق فتوای بسیاری از فقها که در مقابل مشهور قرار گرفته است، چنین شرطی لازم‌الوفاء است.» (عاملی، «تبعیت شرط از عقد در لزوم و جواز»/۱۶۰)، از طرف دیگر، «عمومات و اطلاعات فقهی نظیر آیات «أوفوا بالعقود» و «تجاره عن تراضٍ» و احادیث حاوی عبارت «المؤمنون عند شروطهم» یا «المسلمون عند شروطهم»، دلالت بر اعتبار هر عمل حقوقی دارد که عرفاً عنوان عقد بر آن اطلاق می‌شود و مورد تراضی طرف‌های مربوط قرار می‌گیرد، زیرا مسلماً اصطلاح عقد یا تجارت و نظایر آن، حقیقت شرعیه ندارد و عناوین مذکور در همان معانی متداول عرفی به کار رفته که در صورت تردید، اصل، عدم حقیقت شرعیه است» (شهیدی، «قرارداد تشکیل بیع»/۶۴). این دیدگاه، طرفدارانی در میان حقوقدانان معاصر نیز دارد (عقود معین/۶۱۵/۴)، اینان در راستای نظر بالا آورده‌اند که «بر طبق اصل حاکمیت اراده (ماده ۱۰ قانون مدنی)، توافق طرفین قرارداد، منشأ آثار حقوقی است، نه صورت و قالب آنها. ماده ۶۵۱ قانون مدنی نیز باید با ملاحظه همین اصل تفسیر شود. در حقوق کنونی ما تراضی طرفین تا جایی که مخالف صریح قانون نباشد، خود وجه ملزمی است که نیاز به شکل خاص ندارد.

۲-۲- قرض مدت‌دار ضمن عقد خارج لازم

اگر در ضمن عقد لازمی همچون بیع یا اجاره، عقد قرضی به صورت مدت‌دار و یا با شرط مدت قرار دهند، در این صورت همان گونه که مشهور فقها (تذکره الفقهاء/۱۳/۴۷؛ جامع المقاصد/۵/۲۵؛ الحدائق الناضره/۲۰/۱۳۰؛ شرائع الإسلام/۲/۶۸؛ مسالک الأفهام/۳/۴۵۵؛ وسائل الشیعه/۱۳/۹۷؛ إرشاد الأذهان/۱/۳۹۰؛ قواعد الأحکام/۲/۱۰۴؛ الدروس الشرعیه/۳/۳۲۴؛ معالم الدین/۱/۴۱۸؛ الأقطاب الفقهیه/۱۲۴؛ حاشیه الإرشاد/۲/۱۷۵؛ حاشیه المختصر النافع/۱/۱۰۱؛ حاشیه شرائع الإسلام/۳۹۰؛ الروضه البهیة/۱/۳۴۲؛ کفایه الأحکام/۱/۵۳۲؛ مفاتیح الشرائع/۳/۱۲۶؛ حاشیه مجمع الفائده و البرهان/۳۱۴؛ أنیس التجار/۲۷۶؛ سفینه النجاه/۳/۱۶۲؛ هدایه العباد/۲/۶۶؛ الجواهر الفخریه/۸/۲۵؛ دروس تمهیدیه/۲/۲۳۷؛ الزبده الفقهیه/۵/۱۵؛ منهاج الصالحین (للروحانی)/۲/۳۲۶)، و حقوقدانان (شرط ضمن عقد/۲۳؛ قواعد عمومی قراردادها، کاتوزیان/۳/۱۲۴؛ حقوق مدنی، امامی/۱/۲۶۹؛ حقوق مدنی، طاهری/۲/۸۹؛ اصول قراردادها و تعهدات/۱۳۱؛ کلیات عقود و قراردادها/۱۸۱؛ قواعد عمومی قراردادها، صفایی/۲/۱۸۵؛ فرح زادی، «رابطه شرط ضمن عقد و قرارداد»/۱۹؛ عاملی، «تبعیت شرط از عقد در لزوم و جواز»/۱۵۷)، بدان تصریح کرده‌اند، لزوم از عقد اصلی به عقد فرعی نیز سرایت کرده، و موجب لازم شدن عقد فرعی و شرط ضمن آن می‌شود، چرا که شرط در لزوم و جواز، از عقد اصلی تبعیت می‌کند.

۳- عقود اذنی

ساختار اصلی و اولیه این عقود مبتنی بر «اذن» است، و چون اذن و رضایت، محور اصلی این عقود را تشکیل می‌دهد، لذا به مجرد از بین رفتن اذن تفویض شده، این عقود نیز منحلّ می‌گردند، به همین علت این گروه از عقود، به علت ساختار و طبیعت خود زیر مجموعه عقود جایز می‌باشند (مصطفوی، «بررسی فقهی و حقوقی تاسیس و کالت بلاعزل»/۱۳).

عقود اذنی شامل و کالت، ودیعه و عاریه می‌باشد. به علت گستردگی مطالب و مشترک بودن مباحث مطرح شده در پژوهش حاضر با عقود یاد شده، تنها به بررسی اثر

مندرج شدن شرط مدت در عقد وکالت می‌پردازیم، ولی نتایج بدست آمده در این گفتار قابلیت انتساب به دیگر عقود این مجموعه از عقود جایز را نیز دارد.

۳-۱- وکالت

وکالت در لغت در معانی؛ «نیابت، خلافت، جانشینی، واگذاری، اجرای کاری از جانب کسی و همچنین، تفویض کردن تصرف در مال، بغیر خود»، آمده است (فرهنگ لغت فارسی/۴/۵۰۴۹؛ لغت نامه/شماره حرف «و»/۳۴۰). از دیدگاه حقوقی نیز وکالت را عقدی دانسته‌اند که به موجب آن؛ «شخصی به دیگری اختیار انجام عملی را بنام و به نفع خود می‌دهد. وکالت دهنده را موکل و وکالت گیرنده را وکیل می‌نامند» (ترمینولوژی حقوق/۷۵۲).

وکالت عقدی است جایز؛ و در این عقد هر یک از موکل و وکیل هر زمان که بخواهند می‌تواند آن را بر هم زند (مستفاد از ماده ۶۷۸ ق.م)، موارد انحلال این عقد طی ۳ بند در ماده ۶۷۸ قانون مدنی مورد اشاره قانونگذار قرار گرفته است که موارد یاد شده، ناقص بوده و همه مواردی را که به موجب آنها این عقد منحل می‌شود دربر نمی‌گیرد. حقوقدانان این نقیصه را در کتب خود جبران کرده‌اند؛ عده‌ای طرق مختلف انقضای وکالت را پنج مورد (عقود معین/۴/۱۹۷؛ عقود مشارکتی، توثیقی و غیر لازم/۲/۲۵۳)، و برخی دیگر نیز هفت مورد (حقوق مدنی، امامی/۲/۲۳۰؛ حقوق مدنی، مدنی/۵/۱۸۵؛ حقوق مدنی، طاهری/۴/۴۰۸) دانسته‌اند. موارد انحلال این عقد را می‌توان به دو دسته ارادی و قهری تقسیم‌بندی کرد، که از دسته اول با عنوان فسخ و از دسته دوم، تحت عنوان انفساخ یاد می‌شود. تفاوت این دو گروه در آن است که گروه نخست، به اراده طرفین عقد می‌باشد، اما در دسته اخیر، اراده نقشی نداشته بلکه انحلال، قهری و به حکم قانونگذار می‌باشد. البته قهری بودن انحلال در انفساخ، به آن معنا نیست که اراده طرفین و تراضی آنها هیچ نقشی در ایجاد سبب انفساخ نداشته باشد. چرا که همان گونه که آمده است: «ممکن است انفساخ عقد ناشی از تراضی طرفین باشد، به این صورت که دو طرف

درباره انفساخ احتمالی عقد در آینده با یکدیگر توافق نمایند و بدینوسیله تعهدهای ناشی از عقد را محدود به زمان معین یا عدم وقوع شرایط خاص سازند.» (عقود معین/۳۴۳/۵)، این طریق از انحلال عقد را تحت عنوان شرط فاسخ یاد می‌کنند.

ممکن است عقد وکالت برای مدت معین منعقد گردد یا مدت به صورت شرط در ضمن آن قرار داده شود، که در این صورت، مدت قرارداد شده در آن همچون شرط فاسخی می‌باشد که بعد از انقضای مدت تعیین شده در آن، عقد به خودی خود و به صورت قهری منفسخ شود و وکیل پس از انقضای مدت، دیگر اذن تصرف در مورد وکالت را نخواهد داشت و در صورت تصرف، تابع مقررات عقود فضولی خواهد بود (مستفاد از ماده ۶۶۳ قانون مدنی).

چنان چه وکالت برای مدت معینی باشد، آیا طرفین در مدت تعیین شده حق برهم زدن آن را خواهند داشت؟ به عبارت دیگر، آیا طرفین حق فسخ خود را در مدت تعیین شده از خود سلب نموده اند؟ مقنن در این خصوص، نظر صریح و قاطعی بیان نکرده است، و حقوقدانان نیز بر این عقیده‌اند که به لحاظ جواز عقد وکالت، هر یک از طرفین در هر زمانی می‌توانند عقد را برهم زند؛ در نتیجه، تعیین مدت در عقد وکالت، باعث لزوم آن در مدت تعیین شده نمی‌گردد و در تمام مدت عقد، وکالت جایز باقی می‌ماند (حقوق مدنی، امامی/۲۳۰/۲؛ حقوق مدنی، مدنی/۱۸۵/۵؛ حقوق مدنی، طاهری/۴۰۹/۴؛ حقوق مدنی، بروجردی عبده/۲۸۷؛ قاسم زاده، «وکالت بدون فسخ»/۱۱۳؛ قاسم زاده، «وکالت بلاعزل»/۲۶).

همان گونه که بر همگان روشن است، یکی از شرایط اساسی صحت عقد وکالت، اهلیت طرفین می‌باشد (۶۶۲، ۶۸۱ و ۶۸۲ ق.م)، حال چگونه می‌توانیم قائل به آن باشیم که افرادی که دارای چنین اهلیتی هستند با قرارداد چنین شرطی (شرط مدت)، به صورت مشخص و برای مدتی معین، نتوانند حقی (حق رجوع) را از خود به طور صریح یا ضمنی سلب نمایند؟ ایجاد چنین محدودیتی نمی‌تواند سلب حق به طور کلی، که مورد نهی قانونگذار قرار گرفته باشد؛ چرا که «مفاد ماده ۹۵۹ قانون مدنی ناظر

به سلب حق به طور کلی می‌باشد، لذا به نظر می‌رسد سلب و اسقاط حق به طور جزئی با مفاد ماده مذکور تعارض و منافاتی ندارد» (وحیدی، «وکالت، بدون حق فسخ»/۱۵۸). منظور ما از سلب و اسقاط حق در اینجا، «سلب و اسقاط حق عزل (به صورت محدود) است، که ممکن است توأم با اسقاط یا انتقال حق انجام مورد وکالت باشد یا به تنهایی سلب گردد» (قاسم زاده، «وکالت بدون فسخ»/۱۲۹). زیرا درج چنین شرطی (مدت) ضمن عقد وکالت، «... در حقیقت اهلیت تمتع فسخ و عزل وکیل (به طور جزئی) را موکل از خود سلب می‌نماید، به عبارت دیگر، هنگام تولد عقد وکالت که فسخ عقد وکالت و عزل وکیل ضمن آن متولد می‌گردد و اهلیت تمتع را ایجاد می‌نماید، با ذکر شرط عدم عزل وکیل و فسخ از تولد آن جلوگیری کرده و در نتیجه اهلیت اجرا نیز وجود نخواهد داشت و بر همین مبنا است که ماده ۶۷۹ ق.م.تنظیم گردیده است» (مصلحی، «اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد وکالت»/۳۴۹).

آمده است که جواز و لزوم از آثار اصلی یا همان مقتضای ذات عقد وکالت نمی‌باشد تا توافق برخلاف آن موجب بطلان عقد و یا شرط و عقد گردد (پیشین/۱۰۸)، بلکه همان گونه که برخی از اساتید اشاره داشته‌اند: «جواز و لزوم از مقتضیات اطلاق عقد می‌باشند و شرط برخلاف آن، موجب بطلان عقد نمی‌گردد ... زیرا ... هیچ مانعی ندارد که عقد لازم در نتیجه درج خیار شرط در آن برای همیشه، اثر عقد جائز را پیدا کند و عقد جایز در اثر درج آن به صورت شرط، ضمن عقد لازم اثر عقد لازم را دارا شود؛ بنابر آن چه گفته شد هیچ مانعی به نظر نمی‌رسد که زوج در ضمن عقد نکاح به زوجه خود وکالت دهد که هر زمان بخواهد بتواند خود را مطلقه سازد» (حقوق مدنی، امامی/۲۳۲/۲). چرا که مقتضای ذات عقد، وکالت دادن نیابت و تفویض اذن می‌باشد (منهاج المؤمنین/۱۳۲/۲؛ جواهر الکلام/۳۴۷/۲۷؛ الحدائق الناضره/۳/۲۲؛ مسالک الأفهام/۲۳۷/۵؛ رسائل المحقق الکرکی/۱۹۶/۱؛ جامع المقاصد/۱۷۷/۸؛ اللمعه الدمشقیه/۱۵۹؛ کشف الرموز/۳۶/۲؛ شرائع الإسلام/۱۵۱/۲؛ قواعد الأحکام/۳۴۹/۲؛ ایضاح الفوائد/۳۳۳/۲؛ التنقیح الرائع/۲۷۸/۲؛ کنز العرفان/۵۵۳/۲؛ سفینه النجاه/۶۰/۴؛ جامع المدارک/۴۷۶/۳؛ الجواهر الفخریه/۱۰/۱۰۵). بنابراین، «جواز وکالت، جواز حکمی نیست، بلکه

جواز حقی است و از قواعد آمره محسوب نمی‌شود؛ بنابراین می‌توان با توافق طرفین، اختیار فسخ را سلب یا محدود نمود. اما این سلب و اسقاط حق با محدودیت های مقرر در مواد ۹۵۹ و ۹۶۰ ق.م.ا.ک پذیر است» (قاسم زاده، «وکالت بدون فسخ»/۱۲۹). منظور آن نیست که ماهیت عقد وکالت دگرگون شود و با درج چنین شرطی (مدت) تغییر ماهیت داده و از جایز بودن به لازم تبدیل شود. بلکه «طرفین با تراضی و با توجه به اصل حاکمیت اراده، حق فسخ خود در عقد وکالت را ساقط می‌کنند» (سلطانی نژاد، «وکالت، شرط ضمن عقد جایز»/۷۵؛ قاسم زاده، «وکالت بدون فسخ»/۱۲۸؛ وحیدی، «وکالت، بدون حق فسخ»/۱۶۴)، آنان می‌توانند علاوه بر شرط عدم عزل، حق عزل یا حق استعفاء را به صورت محدود از خود سلب و اسقاط نمایند. زیرا جواز وکالت همان گونه که آمده، جواز حقی است و صاحب حق می‌تواند آن را اسقاط نماید. بنابراین، «توافق وکیل و موکل در زمینه سلب و اسقاط حق فسخ معتبر است، مشروط به این که محدودیت های قانونی (مفاد مواد ۹۵۹، ۹۶۰ و ۹۷۵ ق.م.ا.ک) رعایت شود» (قاسم زاده، «وکالت بدون فسخ»/۱۳۰). زیرا همان گونه که آمده است: «آن چه که اشخاص را در پیمان های خصوصی پایبند می‌کند، توافق آنان است نه شکل پیمان؛ محتوای قرارداد و احترام به خواسته های مشترک طرفین آن عامل ایجاد التزام است نه قالب و صورت خارجی اراده» (عقود معین/۲۰۸/۴).

از طرف دیگر، چگونه شرط وکالت در ضمن عقد جایز دیگر همچون وکالت، به گونه ای که کسی به دیگری وکالت دهد و ضمن عقد مذکور، شرط عدم عزل وکیل را بنماید، می‌تواند صحیح باشد (حقوق مدنی، طاهری/۲۱۰/۴؛ عقود معین/۲۰۶/۴؛ حقوق مدنی، امامی/۲۳۴/۲؛ وحیدی، «وکالت، بدون حق فسخ»/۱۶۳؛ مصلحی، «اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد وکالت»/۳۴۸؛ سلطانی نژاد، «وکالت، شرط ضمن عقد جایز»/۷۴) و موجب شود طرفین بدان متعهد و پایبند شوند و تا زمانی که عقد اصلی باقی است، نتوانند آن را فسخ کنند، و علت آن را برخورداری عقود جایز از اصل لزوم قراردادها دانسته و قائل بر آن بود که چنین تعهدی برای متعهدین آن ایجاد التزام می‌کنند (قاسم زاده، «وکالت بدون فسخ»/۱۲۶؛ مصلحی، «اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد وکالت»/۳۴۷؛ وحیدی، «وکالت، بدون حق فسخ»/۱۶۳)،

و یا تراضی طرفین مبنی بر بقای عقد وکالت حتی پس از فوت یکی از آنان جایز دانسته شود (تقی زاده، «عزل وکیل» ۵۸)، در حالی که همگان به این مطلب معتقد و معترف هستند که وکالت، عقدی است جایز، و به موت و جنون طرفین منحل می‌شود (ماده ۹۵۴ ق.م). نباید قصد مشترک و خواسته طرفین عقد را فراموش کرد، چراکه، «اثر الزام‌آور توافق اشخاص ناشی از اراده آنهاست، نه صورت و تشریفات آن. در نظام کنونی حقوق ما، برای آن که قرارداد نافذ باشد، کافی است برخلاف قانون منعقد نشود؛ ولی، همین که عقد واقع شد، شرط ضمن آن نیز نفوذ حقوقی می‌یابد و طرفین را در حدود مفاد خود پایبند می‌سازد.» (عقود معین/۴/۴۴)، بنابراین، در بررسی تعیین شرط مدت معین در ضمن عقود جایز دیگر، یا خود عقد وکالت، نمی‌توان به طور مطلق به عدم نفوذ چنین شرطی نظر داد، بلکه می‌توان با توجه به اوضاع و احوال مورد و با تفسیر اراده و تراضی طرفین مقصود آنان را دریافت و اگر هدف آنان پایبند شدن به مفاد عقد تا پایان مدت باشد، باید این توافق را محترم شمرده و اختیار فسخ را ساقط شده دانست، چرا که این خواسته خود آنان بوده است که عقد تا مدت معینی قابل فسخ نباشد.

۳-۲- وکالت مدت‌دار ضمن عقد لازم

شایع‌ترین مواردی که در مورد اسقاط حق عزل به صورت جزئی و ملتزم شدن به عقد جایز وجود داشته و همواره مورد توجه حقوقدانان بوده است، یکی اندراج عقد وکالت به صورت شرط نتیجه یا فعل در ضمن عقد لازم دیگر بوده، و دیگری اشتراط عدم عزل وکیل در ضمن عقد لازم می‌باشد. در اولی، یا وکالت به صورت شرط نتیجه در ضمن عقد لازمی شرط می‌شود، یا آن که در قالب شرط فعل، یک طرف تعهد می‌نماید دیگری را وکیل خود نماید که البته در خصوص این که چنین وکالتی بلاعزل خواهد بود یا خیر؟ اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی معتقدند که شرط فعل، مشروطاً علیه را تنها موظف به اجرای مفاد شرط و توکیل به مشروطاً له به عنوان وکیل دانسته، نه

التزام به بقای عقد (عقود معین/۲۰۵/۴؛ قاسم زاده، وکالت بدون فسخ، ۱۲۶؛ وحیدی، «وکالت، بدون حق فسخ/۱۶۱») و برخی دیگر چنین وکالتی را علاوه بر التزام به توکیل، موجب بقای عقد وکالت نیز می‌دانند (حقوق مدنی، امامی/۲۳۲/۲؛ عقود مشارکتی، توثیقی و غیر لازم/۲۵۶/۲)، اما در دومی، عقد وکالتی منعقد می‌شود و سپس در ضمن تشکیل عقد لازم، عدم عزل وکیل شرط می‌گردد، که در هر دو مورد، عقد وکالت از لزوم عقد لازم تا زمان بقای آن تبعیت می‌نماید و تا زمانی که عقد اصلی باقی است عقد وکالت مذکور نیز باقی بوده و یا با موت و جنون یکی از طرفین، منحل می‌شود. این موضوع مورد توجه قانونگذار بوده و در ماده ۶۷۹ ق.م. آورده است: «موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر این که وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد».

در صورتی که وکالت و یا شرط عدم عزل وکیل مدت داشته باشد، و این عقد در ضمن عقد دیگری آمده باشد، در اثنای مدت موکل نمی‌تواند وکیل را عزل بنماید. و این امر، مورد اتفاق فقها است (السرائر/۲/۸۸؛ تذکره الفقهاء/۱۵/۱۴۹؛ مجمع الفائده و البرهان/۵۳۹/۹؛ الحدائق الناضره/۱۴/۲۲؛ مفتاح الکرامه/۲۱/۲۸۹؛ کتاب المناهل/۴۰۹؛ تکمله العروه الوثقی/۱/۱۲۰؛ سفینه النجاه/۴/۶۸؛ تبصره المتعلمین/۲/۴۴۲؛ فقه الإمام الصادق علیه السلام/۴/۲۴۴؛ جامع المدارک/۳/۲۷۸؛ استفتاءات، امام خمینی/۲/۳۱۹؛ الأحكام الواضحه/۳۵۰؛ استفتاءات، بهجت/۳/۳۵۵؛ دروس تمهیدیه/۲/۲۰۸؛ الفقه علی المذاهب الأربعة/۳/۲۴۵؛ منهاج الصالحین، للسید محمد سعید/۲/۲۵۲؛ أجوبه الاستفتاءات/۴۳۱؛ فقه الصادق علیه السلام/۲۰/۲۳۸)، و حقوقدانان (تشکیل قراردادها و تعهدات/۱/۶۳؛ حقوق مدنی، امامی/۲/۲۳۱؛ عقود معین/۴/۲۰۴؛ حقوق مدنی، مدنی/۵/۱۹۱؛ حقوق مدنی، طاهری/۴/۴۱۰؛ عقود مشارکتی، توثیقی و غیر لازم/۲/۲۵۵؛ غریبه، «قابلیت عزل وکیل با واسطه در وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر/۱۸۹؛ تقی زاده، «عزل وکیل/۵۵؛ مصطفوی، «بررسی فقهی و حقوقی تاسیس وکالت بلاعزل/۱۷؛ قاسم زاده، «وکالت بدون فسخ/۱۲۰؛ وحیدی، «وکالت، بدون حق فسخ/۱۵۹»). علت نیز آن است که شرط در لزوم و جواز، از عقد اصلی تبعیت می‌کند؛ در نتیجه، عقد وکالت مندرج در ضمن آنها و وفاء به شرط مدت مندرج در عقد وکالت برای طرفین آن لازم الاتباع است.

۴- عقود مشارکتی

گروه سوم، عقود جایزی هستند که از آنها با عنوان عقود مشارکتی یاد می‌شود. در این عقود برخلاف تمامی دیگر معاوضات، یکی از دو عوض احتمالی است و عقد در پاره‌ای از جهات بر مبنای مسامحه واقع می‌شود. همچنین در این عقود، عقد بین گروهی بسته می‌شود و گاه امکان دارد اطراف عقد، یکدیگر را نشناسند، همچون عقد شریکان در شرکت‌های سهامی و عقود الحاقی (اصول قراردادها و تعهدات/۴۸). از میان عقود مشارکتی، تنها دو عقد مضاربه و شرکت جز عقود جایزی می‌باشند، که ما تأثیر اندراج شرط مدت را در هر دو عقد مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۴-۱- مضاربه

مضاربه، مصدر باب مفاعله از ریشه «ضرب» در لغت در معانی؛ «همدیگر را زدن، همدیگر را با شمشیر زدن، انبازی کردن، شریک شدن و تجارت کردن با مال متعلق به غیر» آمده است (لغت نامه/شماره حرف «م»/۵۹۵؛ فرهنگ لغت فارسی/۳/۴۱۸۳). در اصطلاح فقه و حقوق نیز تعریف مضاربه از معنای لغوی آن به دور نبوده و در تعریف آن آمده است: «مضاربه (قراض)، عقدی است جایز، که یک طرف آن سرمایه به طرف دیگر می‌دهد با قید این که طرف دیگر با آن تجارت کند و در سود، شریک باشند. صاحب سرمایه مالک، و عامل، مضارب نامیده می‌شود» (مبسوط در ترمینولوژی حقوق/۳۳۹۲/۵؛ ترمینولوژی حقوق/۶۵۸).

مضاربه عقدی است جایز، و جواز آن مورد اتفاق همگان می‌باشد، تنها مؤلف کتاب الجامع للشرایع آن را لازم دانسته است که آن را اشتباه کاتب در استنساخ کتاب دانسته‌اند (مفتاح الکرامه/۱۶/۶۳۷). مشهور فقهای امامیه، اندراج شرط مدت در عقد مضاربه را باطل و علت آن را هم مخالفت شرط با مقتضای ذات عقد مضاربه در لزوم و جواز آن دانسته و بر این عقیده‌اند که جایز بودن، مقتضای ذات مضاربه می‌باشد، در نتیجه شرط لزوم یا شرط مدت را مخالف مقتضای چنین عقدی دانسته و آن را فاسد و مفسد

عقد می‌دانند (کشف الرموز/۱۲/۲؛ المختصر النافع/۱۴۶/۱؛ نکت النهایه/۲۳۶/۲؛ إرشاد الأذهان/۱/۴۳۵؛ تذکره الفقهاء/۴۶/۱۷؛ غایه المراد/۳۵۹/۲؛ التنقیح الرائع/۲۱۵/۲؛ المهذب البارع/۵۵۳/۲؛ حاشیه الإرشاد/۲/۳۵۹؛ حاشیه المختصر النافع/۱۰۹؛ کفایه الأحکام/۱/۶۲۵؛ مفاتیح الشرائع/۳/۹۰؛ الحاشیه علی الروضه البهیة/۶۶۳؛ وسیله النجاه/۲/۱۳۲؛ المسائل المنتخبه/۲۸۲؛ مبانی منهاج الصالحین/۸/۵۳۵؛ هدایه العباد/۲/۴۰)؛ اما در مقابل عده- ای دیگر از فقها، شرط مذکور را مخالف ذات عقد ندانسته، بلکه آن را در زمره شروط مخالف اطلاق عقد می‌دانند. خود این گروه از فقها نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای شرط یاد شده را با وجود شرایطی پذیرفته‌اند^۱ (مسالک الأفهام/۴/۳۴۴؛ شرائع الإسلام/۲/۱۱۰؛ مفتاح الکرامه/۲۰/۵۰؛ قواعد الأحکام/۲/۳۳۵؛ أنیس التجار/۲۹۳؛ الأنوار اللوامع/۱۲/۴۶؛ تلخیص المرام/۱۳۶؛ مجمع الفائده و البرهان/۱۰/۲۴۱؛ حاشیه شرائع الإسلام/۴۴۹؛ الحدائق الناضره/۲۱/۲۰۵؛ التعليقات علی شرائع الإسلام/۱/۳۹۲)، عده‌ای دیگر از فقهای امامیه، بر این عقیده‌اند که مدت تعیین شده در عقد مضاربه، در طول مدت، لازم‌الوفاء می‌باشد (سفینه النجاه/۴/۱۵؛ ریاض المسائل/۹/۳۳۶؛ العروه الوثقی مع التعليقات/۲/۵۵۵؛ منهاج المؤمنین/۲/۶۵؛ کلمه التقوی/۴/۳۷۲؛ جواهر الکلام/۲۶/۳۴۱؛ ریاض المسائل/۱/۶۰۶؛ الغایه القصوی/۲/۳۵۵؛ أنوار الفقاهه/۵؛ العروه الوثقی/۲/۶۴۵؛ العروه الوثقی مع تعليقات الفاضل/۲/۵۳۲؛ مستمسک العروه الوثقی/۱۲/۲۶۱؛ القوائد العلیه القواعد الکلیه/۲/۳۰۲؛ جامع المدارک/۳/۴۰۷؛ تحریر وسیله/۱/۶۱۱؛ مبانی العروه الوثقی/۱/۴۰؛ موسوعه الإمام الخوئی/۳۱/۲۶؛ مهذب الأحکام/۱۹/۲۴۹؛ الأحکام الواضحه/۳۴۸؛ مدارک العروه/۲۸/۴۳؛ فقه المضاربه/۸۰؛ دروس تمهیدیه/۲/۲۲۰؛ نظام المضاربه/۱۵؛ المسائل المنتخبه، للسیستانی/۳۴۳؛ الغایه القصوی/۲۹؛ فقه الصادق علیه السلام/۱۹/۲۷۵؛ جامع المسائل، بهجت/۳/۱۸۳). در واقع گروه اخیر، معتقدند که جواز مضاربه، مقتضای ذات عقد نیست تا شرط لزوم بر خلاف مقتضای ذات عقد بوده و فاسد و مفسد آن باشد، بلکه جواز، مقتضای اطلاق عقد می‌باشد (حقوق مدنی، طاهری/۴/۲۶۹).

۱- اینان لزوم وفاء به مدت را در زمان تعیین شده به علت جایز بودن عقد صحیح نمی‌دانند و بر این عقیده هستند که طرفین در طول زمان تعیین شده هرگاه بخواهند، می‌توانند به یکدیگر رجوع نمایند و عقد را فسخ کنند، اما اگر شرط نمایند که به عنوان مثال عامل با مال مضاربه تا یک سال مضاربه نماید و بعد یک سال دیگر نتواند مضاربه نماید مگر به اذن جدید وفای به شرط و عقد را جایز می‌دانند، ولی برای طرفین در طول مدت، حق فسخ، نیز قائل هستند. در واقع اینان اثر اندراج شرط و تعیین مدت را حمل بر عقد اصلی و طول مدت عمر عقد در صورت عدم رجوع طرفین آن می‌دانند.

شرط عدم فسخ با جواز عقد مضاربه منافاتی ندارد، همان گونه که شرط اسقاط
خيار نیز با خياری بودن عقد بيع منافاتی ندارد، اگر شرط عدم فسخ شود، مانعی برای
نفوذ این شرط وجود ندارد و عموم حدیث «المؤمنون عند شروطهم» و همچنین
مقتضای آیه «أوفوا بالعقود» لازم بودن آن را شامل می‌شود (مجله فقه اهل بیت علیهم
السلام/۴۳/۴۵).

درباره صحّت اندراج شرط مدت در عقد مضاربه و وفاء به چنین شرطی در
تحریر الوسیله آمده است: «بل لو اشترط فیها الأجل جاز لكلّ منهما فسخها قبل
انقضائه... بلکه اگر در آن (مضاربه) شرط مدت کنند برای هر کدام از آنها جایز است
قبل از پایان مدت آن را فسخ نمایند» (تحریر الوسیله/۶۱۱/۱).

صاحب جواهر در این خصوص آورده است: «شکی نیست که شرط لزوم با
عقد مضاربه منافاتی ندارد؛ زیرا مانند شرط جواز در عقد لازم است که اشکالی ندارد.
به همین جهت می‌توان در یک عقد جایز، با عقد لازم دیگری، شرط لزوم کرد، اگر
این شرط با مقتضای عقد منافات داشت شرط آن صحیح نیست؛ زیرا مانند شرط عدم
حصول ملکیت در عقد بیع است که صحیح نیست. نظیر این شرط در بحث مضاربه،
همانا شرط عدم ملکیت عامل نسبت به سهمش از سود است؛ نه شرط لزوم مضاربه»
(جواهر الکلام/۲۶/۳۴۰-۳۴۱).

در قانون مدنی، عقد مضاربه از جمله عقود معین احصاء شده توسط قانونگذار می-
باشد، و قانونگذار این عقد را در شمار عقود جایز قرار داده است (ماده ۵۵۰ ق.م)، و به
تبعیت از نظر آن دسته از فقهای امامیه که تعیین شرط مدت در مضاربه را صحیح می
دانند اما اثر شرط مذکور را تنها موجب ایجاد محدودیت زمانی برای عامل جهت
تصرف در سرمایه مورد مضاربه دانسته‌اند؛ لذا شرط مدت به صحت اصل عقد، خللی
وارد نمی‌آورد؛ مقنن از این نظر پیروی کرده و در ماده ۵۵۲ خود درباره اثر تعیین مدت
در عقد مضاربه آورده است: «هرگاه در مضاربه برای تجارت مدت معین شده باشد،

تعیین مدت موجب لزوم عقد نمی شود، لیکن پس از انقضاء مدت مضارب نمی تواند معامله بکند مگر به اجازه جدید مالک».

بنا بر آن چه گفته شد، می توان بر این عقیده بود که تعیین شرط مدت در عقد مضاربه نمی تواند فی نفسه باطل باشد. «این که مشهور است: شرط ضمن عقد جایز، لازم الوفاء نیست، معنایش این نیست که با وجود عقد جایز و عمل به آن، وفای به شرط ضمن آن لازم نیست، بلکه معنایش این است که طرفین می توانند اصل عقد را از بین ببرند تا بدینوسیله از عمل به شرط نیز رهایی یابند. بنابراین، هرگاه مضاربه ضمن عقد جایزی شرط شود، به صورت عقد لازم در نمی آید، لکن تا زمانی که عقد اصلی بر هم نخورده الزام آور است و باید طبق مضاربه عمل نمایند و اگر خواستند عمل نکنند باید عقد اصلی را بر هم زنند، تا غیر مستقیم عقد مضاربه نیز بر هم بخورد» (حقوق مدنی، طاهری/۲۷۱/۴). بنابراین، اگر مدت خاصی برای مضاربه شرط شود، به این معنا که عقد مضاربه تا آن زمان فسخ نشود و یا آن که به شرط عدم فسخ تا آن زمان تصریح شود، چنین شرطی صحیح است و فسخ مضاربه قبل از آن جایز نیست؛ زیرا وفای به شرط واجب است و این شرط نه تنها با دلیل جواز مضاربه منافاتی ندارد، بلکه با مقتضای عقد مضاربه نیز منافاتی ندارد (مجله فقه اهل بیت علیهم السلام/۴۴/۴۵).

اراده طرفین را نباید در انعقاد عقود و دامنه تعهداتشان فراموش کرد؛ قانونگذار در ماده ۵۵۲ قانون مدنی، طرفین را از عدم درج شرط مدت منع نکرده و یا حکم به بطلان چنین شرطی نداده است، بلکه تنها و صرفاً به دلیل غلبه نظر برخی از فقها چنین حکمی را راجع به اندارج شرط مدت در عقد مضاربه پذیرفته است، حال همان گونه که آمده است: «این ماده قاعده‌ای است تکمیلی که طرفین خود می توانند بر لزوم پایبندی به مدت تعیین شده تصریح نمایند» (مشارکتها - صلح/۱۲۸)، و همان گونه که تأکید شده است (فروغی، «بررسی فقهی و حقوقی اشتراط مدت در عقد مضاربه»/۱۰۸؛ حقوق مدنی، امامی/۱۰۶/۲)، دلیلی بر بطلان چنین شرطی وجود ندارد و طرفین در اعلام اراده،

انتخاب عقود و نوع تعهدات خود و وسعت دامنه آنها آزادند، اما در حدود شرع و قانون، و لزوم احترام به اصل حاکمیت اراده و نقش آن از جانب قانونگذار در ماده ۱۰ قانون مدنی تصریح شده است.

۴-۲- شرکت

شرکت در لغت در معانی: «شریک شدن، مشارکت، انبازی، همدست شدن در کاری، اتحاد چند کس برای غرض یا نفعی عام یا خاص» (فرهنگ لغت فارسی/۲/۲۰۳۹)، آمده است. از لحاظ حقوقی نیز شرکت در معنای «اجتماع حقوق چند مالک در شیء معین به نحو اشاعه، خواه به حکم قانون یا بتراضی باشد» (مبسوط در ترمینولوژی حقوق/۳/۲۲۸۰) آمده است.

درباره اشتراط شرط مدت در عقد شرکت نظرهای متفاوتی از سوی فقها بیان شده است؛ عده‌ای از فقها تأثیر شرط مدت در عقد شرکت را بطلان عقد و شرط دانسته‌اند (المقنعه/۶۳۳؛ النهایه/۴۲۷؛ نکت النهایه/۲/۲۳۶)، عده‌ای دیگر تنها شرط را باطل ولی عقد را صحیح می‌دانند (الکافی فی الفقه/۳۴۴؛ غنیه النزوع/۲۶۵؛ إصباح الشیعه/۲۶۰؛ کشف الرموز/۲/۱۰؛ شرائع الإسلام/۲/۱۰۷؛ المختصر النافع/۱/۱۴۵؛ الجامع للشرائع/۳۱۴؛ تبصره المتعلمین/۱۰۸؛ قواعد الأحکام/۲/۳۲۷؛ إیضاح الفوائد/۲/۳۰۰؛ المهذب البارع/۲/۵۴۷؛ الشرح الصغیر/۲/۱۶۴؛ جواهر الکلام/۲۶/۳۰۷؛ التعليقات علی شرائع الإسلام/۱/۳۸۸)، این گروه، علت عدم صحت شرط مدت در عقد شرکت را جایز بودن عقد دانسته و بر این عقیده‌اند که مدت تعیین شده، موجب لزوم عقد نمی‌شود. برخی دیگر از فقها شرط مدت در عقد شرکت را همان گونه که در عقد مضاربه تصریح شد، صحیح می‌دانند اما ثمره تعیین شرط مدت را زوال اذن بعد از مدت تعیین شده دانسته، و تصرف مجدد شریک را نیازمند اذن جدید می‌دانند (إرشاد الأذهان/۱/۴۳۳؛ تحریر الأحکام الشرعیه/۳/۲۳۲؛ غایه المراد/۲/۳۴۹؛ معالم الدین/۱/۵۳۰؛ جامع المقاصد/۸/۲۳؛ حاشیه الإرشاد/۲/۳۴۹؛ مسالک الأفهام/۴/۳۱۶؛ مجمع الفائدة و البرهان/۱۰/۱۹۱؛ کفایه الأحکام/۱/۶۲۰؛ مفاتیح الشرائع/۳/۸۳؛ الحدائق الناضره/۲۱/۱۶۸)، اما برخی دیگر از فقها، قرارداد آنرا باطل و عدم فسخ تا مدت معینی را در عقد شرکت صحیح دانسته و متعهد ماندن طرفین به چنین تعهدی را

لازم می‌دانند (مستمسک العروه الوثقی ۴۰/۱۳؛ جامع المدارک ۴۰۵/۳؛ مهذب الأحکام ۳۱/۲۰؛ المسائل المنتخبه ۳۲۴؛ مباحث فقهیه-الوصیه، الشرکه، صله الرحم ۳۱۷؛ فقه الصادق علیه السلام ۲۶۹/۱۹؛ مجله فقه أهل البيت عليهم السلام ۸۴/۴۷؛ دلیل تحریر الوسيله - الشرکه و القسمه ۱۴۰)، ایشان با انتقاد وارد ساختن بر کسانی که شرط ضمن عقد شرکت را به علت جایز بودن آن، لازم نمی‌دانند، بر این عقیده‌اند که صرف قبول شرکت به عنوان عقدی از عقود، شروط ضمن آن نیز (در صورت عدم مخالفت با ذات عقد، کتاب و شرع مقدس)، در حدّ توان و حیات عقد اصلی صحیح و الزام‌آور می‌باشد، حتی اگر این شرط، شرط مدت یا عدم فسخ تا مدت معین در ضمن عقد جایز باشد.

شرکت عقدی است جایز؛ و همچون دیگر عقود جایز با فوت، جنون و سفه یکی از طرفین منحل می‌شود. از طرف دیگر، هر یک از شرکاء هر زمان که مایل باشند می‌توانند تقسیم مال مشترک را بخواهند و یا از اذن داده شده به هر دلیل که مصلحت می‌دانند رجوع نمایند (مواد ۵۸۷، ۵۸۸ و ۵۷۸ ق.م). از آنجا که رجوع هر یک از شرکاء از اذن داده شده به شریک یا شرکاء ماذون در اداره شرکت، موجب اختلال و نابسامانی در اداره شرکت و حقوق سایر شرکاء نگردد، قانونگذار در ماده ۵۷۸ ق.م حق رجوع تمامی شرکاء را در طول مدتی که از سوی آنان پیش‌بینی شده است محدود کرده است، اما به علت جایز بودن عقد، به پیروی از نظر آن دسته از فقهای که اندراج شرط را در ضمن اینگونه عقود صحیح ندانسته‌اند، برای آن که به این تصمیم شرکاء نیروی الزام‌آور بخشد، قرارداد مدت زمان عدم رجوع در ضمن عقد لازم را ضروری دانسته است. لیکن، همان گونه که در مباحث گذشته پژوهش حاضر اشاره کرده‌ایم، علت چنین کاری از سوی قانونگذار تنها از باب غلبه عرفی نظر آن دسته از فقهای بوده که نظر به عدم صحت شروط ضمن عقد جایز به علت جواز اینگونه عقود داشته‌اند، حال همان گونه که بیان داشته‌ایم، چنین نظر و دیدگاهی، با توجه به مقتضیات زمان حاضر و پذیرفتن اثر اینگونه عقود با توجه به ادله معتبری که در باب آن ذکر شده است، دیگر نمی‌تواند چندان معتبر و پایدار باقی بماند. این امر به درستی مورد توجه

حقوقدانان معاصر نیز بوده است. اینان توجه به این امر را که نباید امروزه نقش اراده طرفین در قبول تعهداتشان را فراموش کرده، متذکر شده‌اند: «با استناد و استفاده از ماده ۱۰ قانون مدنی می‌توان در مدت معینی عدم تقسیم مال مشترک یا رجوع از اذن داده شده را اسقاط کرد» (حقوق مدنی (۲۵/۷)، چرا که، از مفاد ماده ۱۰ قانون مدنی چنین بر می‌آید که؛ «قراردادن اذن یا شرط مدت، ضمن عقد لازم معین، تنها راه سقوط حق رجوع از اذن نیست، بلکه از شایع‌ترین راه‌ها است. چنان که در عقد وکالت دو طرف عقد می‌توانند در رابطه خود پیمان اداره مال مشاع را برای مدت معین یا تا زمان بقای اشاعه الزام‌آور سازند» (مشارکتها-صلح/۶۰). همچنین، یکی از آثار تعیین مدت در عقد شرکت در ماده ۵۸۸ قانون مدنی مورد پذیرش قانونگذار قرار گرفته است. در این ماده قانونگذار نقش انقضاء مدت مأذونیت شرکاء مأذون را، زوال اذن و اجازه آنها در تصرف اموال شرکت پس از پایان مدت مأذونیت آنان می‌داند.

راه حل مرسوم می‌که همواره در مورد ملتزم کردن طرفین عقد جایز، به مفاد عقد مزبور و شروط ضمن آن، مورد توجه حقوقدانان و فقها بوده و بدان اشاره داشته‌ایم، اندراج عقود جایز به صورت شرط نتیجه در ضمن عقد لازم معین دیگر و یا ضمن عقد لازم جداگانه دیگری است که طرفین حق فسخ خود و یا ملتزم ماندن بدان عقد را برای مدتی، شرط نمایند. همان گونه که اشاره شد، در چنین مواردی اثر لزوم عقد اصلی به شرط ضمن آن نیز سرایت پیدا کرده و تا زمانی که عقد اصلی منحل نشده باشد شرط ضمن آن نیز نفوذ خواهد داشت، این قاعده در مورد اندراج مدت در عقد مضاربه و شرکت نیز مستثنی نبوده و در این زمینه حقوقدانان همواره به دو ماده ۶۷۹ و ۵۸۶ قانون مدنی، اشاره داشته‌اند.

نتیجه

با توجه به مباحث مطرح شده و بررسی دلایل و نظرات مختلف فقهای امامیه و حقوق‌دانان راجع به اندراج شرط مدت در ضمن عقود جایز یاد شده، می‌توان بر این

عقیده بود که تعیین شرط مدت یا أجل در این گونه از عقود، مجاز است، اما واجد آثار متفاوتی در هر یک از عقود مزبور می‌باشد. تعیین مدت فی‌نفسه برای طرفین آن ایجاد التزام نمی‌کند و باعث لزوم عقد نمی‌شود، چراکه این شروط خود نیز همچون عقدی که در ضمن آن قرار گرفته‌اند، جایز هستند. لیکن، نباید نقش اراده و قصد طرفین را در تعیین مدت از یاد برد، بلکه در هر مورد باید با توجه به اوضاع و احوال حاکم و با تفسیر اراده و تراضی طرفین، مقصود آنان را دریافت. چنان چه هدفشان، پایبند ماندن به مفاد عقد تا پایان مدت باشد، باید این توافق را محترم شمرده و طرفین را ملتزم به عقد مزبور تا زمان بقای عقد جایز بدانیم، چراکه این امر خواسته خود آنان بوده که عقد تا مدت معینی قابل برهم زدن نباشد، هرچند این اراده در ضمن عقد جایزی ابراز شده باشد. بنابراین، مقتضای هر عقدی، نیروی الزام‌آور آن عقد است، حتی اگر آن عقد جایز باشد؛ در نتیجه، این عقود تا زمان بقای خود، طرفین را نسبت به آن چه که به صورت شرط صریح یا ضمنی مندرج در آنها، آورده‌اند ملتزم می‌کنند و بر این امر همان گونه که اشاره داشته‌ایم، عمومات و اطلاق‌ات فقهی همچون آیه‌های «أوفوا بالعقود» و «تجارة عن تراض» و احادیثی همچون «المؤمنون عند شروطهم» یا «المسلمون عند شروطهم»، دلالت دارند.

منابع

- قرآن کریم

- آبی، حسن بن ابی طالب یوسفی (فاضل)، **کشف الرموز فی شرح مختصر النافع**، ج ۲، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- احمدی، حمید بهرامی، **کلیات عقود و قراردادها**، ج ۲، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۶.
- اردبیلی (مقدس اردبیلی)، احمد بن محمد، **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، ج ۹ و ۱۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
- اشتهاردی، علی پناه، **مدارک العروه**، ج ۲۸، تهران، دار الأسوه للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ق.

- اصفهانی، سیدابو الحسن، **وسيله النجاه** (مع حواشی الإمام الخمينی)، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۴۲۲ق.
- _____، **وسيله النجاه** (مع حواشی الكلایگانى)، ج ۲، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۹۳ق.
- امامی، سیدحسن، **حقوق مدنی**، ج ۲ و ۱، ج ۱۵، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- انصاری (شیخ انصاری)، مرتضی، **صراط النجاه**، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
- ایروانی، باقر، **دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری**، ج ۲، ج ۲، قم، بی نا، ۱۴۲۷ق.
- باریکلو، علیرضا، **عقود مشارکتی، توثیقی و غیر لازم**، ج ۲، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۸.
- بنجوردی، سیدحسن بن آقا بزرگ موسوی، **القواعد الفقیهیه**، ج ۷، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، **بلغه الفقیه**، ج ۳، ج ۴، تهران، منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
- بحرانی، حسین بن محمد (آل عصفور)، **الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع**، ج ۱۲ و ۱۳، قم، مجمع البحوث العلمیه، بی تا.
- بحرانی، شیخ یوسف، **الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره**، ج ۲۰، ۲۱ و ۲۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
- بخش فرهنگی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، **ربا: پیشینه تاریخی ربا، ربا در قرآن و سنت**، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱.
- بروجردی، آقا حسین طباطبائی، **جامع أحادیث الشیعه**، ج ۱۸، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، ۱۴۲۹ق.
- بصری بحرانی، زین الدین محمد امین، **کلمه التقوی**، ج ۴ و ۶، ج ۳، قم، سیدجواد وداعی، ۱۴۱۳ق.
- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید)، **المقنعه**، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید «رحمه الله علیه»، ۱۴۱۳ق.
- بهبهانی، سیدعلی، **الفوائد العلیّه - القواعد الكلّیه**، ج ۲، ج ۲، اهواز، کتابخانه دار العلم، ۱۴۰۵ق.
- بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، **حاشیه مجمع الفائده و البرهان**، قم، مؤسسه علامه المجدد الوحید البهبهانی، ۱۴۱۷ق.
- _____، **الرسائل الفقیهیه**، قم، مؤسسه علامه وحید بهبهانی، ۱۴۱۹ق.
- تقی زاده، علی اکبر، **عزل و کیل**، نشریه کانون، ش ۷، تیر و مرداد ۱۳۷۷.

- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة** (المحشی - سلطان العلماء)، ج ۱، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ق.
- _____ **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة**، ج ۴، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
- _____ **حاشیه الإرشاد**، ج ۲، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
- _____ **حاشیه المختصر النافع**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ق.
- _____ **مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام**، ج ۳، ۴ و ۵، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
- _____ **حاشیه شرائع الإسلام**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ق.
- _____ **زیده البیان فی أحكام القرآن**، تهران، المكتبة الجعفریه لإحياء الآثار الجعفریه، بی تا.
- الجزیری، عبد الرحمن - غروی، سید محمد - یاسر مازح، **الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام**، ج ۲، بیروت، دار الثقلین، ۱۴۱۹ق.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**، ج ۴ و ۵، چ ۲، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱.
- _____ **ترمینولوژی حقوق**، چ ۶، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۲.
- _____ **عقد قرض**، مجله حقوقی وزارت دادگستری، اسفند ۱۳۵۱.
- جمعی از مؤلفان، **مجله فقه اهل بیت علیهم السلام**، ج ۴۵ و ۴۷، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، بی تا.
- حائری طباطبائی، سیدعلی بن محمد، **الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع - حدیقه المؤمنین**، ج ۲، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قدس سره، ۱۴۰۹ق.
- _____ **ریاض المسائل** (ط - الحدیثه)، ج ۸ و ۹ و ۱۰، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۸ق.
- _____ **ریاض المسائل** (ط - القدیمه)، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.

- حائری طباطبائی، سید محمد مجاهد، **کتاب المناهل**، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بی تا.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ١٣ و ١٨، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.
- حکیم، سید محسن طباطبائی، **منهاج الصالحین (المحشّی)**، ج ٢، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ١٤١٠ق.
- _____، **مستمسک العروه الوثقی**، ج ١٢ و ١٣، قم، مؤسسه دار التفسیر، ١٤١٦ق.
- حکیم، سید محمد سعید طباطبائی، **منهاج الصالحین**، ج ٢، بیروت، دار الصفوه، ١٤١٥ق.
- حلّی (ابوالصلاح)، تقی الدین بن نجم الدین، **الکافی فی الفقه**، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، ١٤٠٣ق.
- حلّی (ابن زهره)، حمزه بن علی حسینی، **غنیة النزوع الی علمی الأصول و الفروع**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٤١٧ق.
- حلّی (ابن فهد)، جمال الدین احمد بن محمد بن فهد، **المهذب البارع فی شرح المختصر النافع**، ج ٢، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٧ق.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، **قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام**، ج ٢، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٣ق.
- _____، **إرشاد الأذهان الی أحكام الإیمان**، ج ١، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٠ق.
- _____، **تذکره الفقهاء (ط - الحدیثه)**، ج ١٥، ١٣، ١٧، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٤ق.
- _____، **تلخیص المرام فی معرفه الأحکام**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٤٢١ق.
- ٤١- _____، **تحریر الأحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه (ط - القدیمة)**، ج ١، مشهد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بی تا.
- _____، **تحریر الأحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه (ط - الحدیثه)**، ج ٢ و ٣، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٤٢٠ق.
- حلّی، شمس الدین محمد بن شجاع القطن، **معالم الدین فی فقه آل یاسین**، ج ١، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٤٢٤ق.

- حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف، **إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد**، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
- حلی (ابن ادریس)، محمد بن منصور بن احمد، **السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى**، ج ۲، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
- حلی (محقق)، نجم الدین جعفر بن حسن، **نکت النهایه**، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ق.
- _____، **شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام**، ج ۲، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- _____، **المختصر النافع في فقه الإمامیه**، ج ۱، ج ۶، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیة، ۱۴۱۸ق.
- حلی، یحیی بن سعید، **الجامع للشرائع**، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- خامنه‌ای، سید علی بن جواد حسینی، **أجوبه الاستفتاءات**، قم، دفتر معظم له در قم، ۱۴۲۴ق.
- خراسانی، حسین وحید، **منهاج الصالحین**، ج ۳، ج ۵، قم، مدرسه امام باقر علیه السلام، ۱۴۲۸ق.
- خمینی (امام)، سیدروح الله، **توضیح المسائل**، ج ۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۴ق.
- _____، **استفتاءات**، ج ۲، ج ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ق.
- _____، **نجاه العباد**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۴۲۲ق.
- _____، **تحریر الوسيله**، ج ۱، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، بی تا.
- _____، **توضیح المسائل**، ج ۲، قم، ۱۴۲۶ق.
- خوانساری، سیداحمد، **جامع المدارک في شرح المختصر النافع**، ج ۳، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
- خوئی، سیدابو القاسم، **موسوعه الإمام الخوئی**، ج ۳۱، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، ۱۴۱۸ق.
- _____، **مبانی العروه الوثقی**، ج ۱، قم، منشورات مدرسه دار العلم - لطفی، ۱۴۰۹ق.
- _____، **صيغ العقود و الإیقات**، قم، مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۲۱ق.

- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج شماره حروف «ق، و، م»، چ ۳، تهران، انتشارات چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- رفیع، ندا، ماهیت حقوقی شرط أجل در قرارداد ها کدام است؟، نشریه وکالت، ش ۱۹ و ۲۰، تیر ۱۳۸۳.
- روحانی، سیدمحمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۹ و ۲۰، قم، دارالکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۲ق.
- _____ المسائل المنتخبه، کویت، شرکه مکتبه الألفین، ۱۴۱۷ق.
- سبحانی، جعفر، نظام المضاربه فی الشریعه الإسلامیه الغراء، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ق.
- _____ رساله توضیح المسائل، چ ۳، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۹ق.
- سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، ج ۲۰، ۲۱ و ۲۱، چ ۴، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ق.
- _____ جامع الأحكام الشرعیه، چ ۹، قم، مؤسسه المنار، بی تا.
- سبزواری، علی مؤمن قمی، جامع الخلاف و الوفاق، قم، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر (ع)، ۱۴۲۱ق.
- سبزواری (محقق)، محمد باقر، کفایه الأحكام، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۳ق.
- سلطانی نژاد، هدایت الله، وکالت، شرط ضمن عقد جایز، ماهنامه کانون، ش ۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۶.
- سیستانی، سید علی حسینی، المسائل المنتخبه، چ ۹، قم، دفتر حضرت آیه الله سیستانی، ۱۴۲۲ق.
- _____ منهاج الصالحین، ج ۲، چ ۵، قم، دفتر حضرت آیه الله سیستانی، ۱۴۱۷ق.
- سیوری (فاضل مقداد)، مقداد بن عبد الله سیوری، نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیه، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
- _____ کنز العرفان فی فقه القرآن، ترجمه عبدالرحیم بخشایشی عقیقی، ج ۲، قم، پاساژ قدس، پلاک ۱۱۱، بی تا.
- _____ التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۲، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

- شعرانی، ابوالحسن، تبصره المتعلمین فی أحكام الدین، ج ۲، چ ۵، تهران، منشورات اسلامیة، ۱۴۱۹ق.
- شوشتری، محمد تقی، النّجعه فی شرح اللّمعه، ج ۸، تهران، کتابفروشی صدوق، ۱۴۰۶ق.
- شهیدی، مهدی، قرارداد تشکیل بیع، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۱۰، بها و تابستان ۱۳۷۱.
- _____ اصول قراردادها و تعهدات، ج ۲، چ ۵، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۸.
- _____ تشکیل قراردادها و تعهدات، ج ۱، چ ۶، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۶.
- _____ شروط ضمن عقد، چ ۲، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۷.
- _____ حقوق مدنی ۶، چ ۹، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۷.
- شیرازی، سیدصادق حسینی، المسائل الإسلامیه مع المسائل الحدیثه، قم، منشورات رشید، ۱۴۲۷ق.
- _____ التعليقات علی شرائع الإسلام، ج ۱، چ ۶، قم، انتشارات استقلال، ۱۴۲۵ق.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، احکام نوجوانان، چ ۱۵، قم، نشر راسخون، ۱۴۲۴ق.
- صفایی، سیدحسین، قواعد عمومی قراردادها، چ ۵، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۶.
- طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۲ و ۴، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
- طباطبائی یزدی، سیدمحمد کاظم، حاشیه کتاب المکاسب، ج ۲، چ ۲، قم، مؤسسه طیبه لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ق.
- طوسی (شیخ الطائفه)، ابو جعفر محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، چ ۲، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
- عاملی، بهاء الدین محمد بن حسین، جامع عباسی و تکمیل آن (محشّی، ط-جدید)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۹ق.
- عاملی، سیدجواد بن محمد حسینی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط- الحدیثه)، ج ۱۵ و ۱۶ و ۲۰ و ۲۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ق.
- _____ مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط- القدیمة)، ج ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عاملی، سیدحسین، تبعیت شرط از عقد در لزوم و جواز، پژوهشنامه متین، ش ۱۵/۱۶، تابستان ۱۳۸۱.

- عاملی، سیدمحمد حسین ترحینی، **الزبدہ الفقہیہ فی شرح الروضہ البہیہ**، ج ۵، چ ۴، قم، دار الفقه للطباعه و النشر، ۱۴۲۷ق.
- عاملی (محقق کرکی)، علی بن حسین، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، ج ۵، چ ۲، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۴ق.
- _____ **رسائل المحقق الكرکی**، ج ۱، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، **الدروس الشرعیہ فی فقه الإمامیہ**، ج ۳، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- _____ **غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد**، ج ۲، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
- _____ **اللعمه الدمشقیہ فی فقه الإمامیہ**، بیروت، دار التراث - الدار الإسلامیہ، ۱۴۱۰ق.
- عبده، محمد بروجردی، **حقوق مدنی**، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۰.
- علی آبادی، علی، **تحقیقی مختصر در مورد عقد**، ماهنامه دادرسی، ش ۲۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۹.
- غریبه، علی، **قابلیت عزل وکیل با واسطه در وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر**، نشریه علامه، ش ۹، بهار ۱۳۸۵.
- فرح زادی، علی اکبر، **رابطه شرط ضمن عقد و قرارداد**، فصلنامه دیدگاه های حقوقی، ش ۳۸ و ۳۹، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
- فروغی، سیدعلی رضا، **بررسی فقهی و حقوقی اشتراط مدت در عقد مضاربه**، نشریه رهنمون، ش ۱، زمستان ۱۳۸۱.
- فقعی، علی بن علی بن محمد بن طی، **الدر المنضود فی معرفه صیغ النیات و الإیقات و العقود**، قم، مکتبه امام العصر (عج) العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- قاسم زاده، سیدمرتضی، **وکالت بدون فسخ**، نشریه دیدگاه های حقوق قضایی، ش ۳، پاییز ۱۳۷۵.
- _____ **اصول قراردادها و تعهدات**، چ ۹، تهران، انتشارات دادگستر، ۱۳۸۷.
- قزوینی، ملا علی قارپوزآبادی، **صیغ العقود و الإیقات**، قم، انتشارات شکوری، ۱۴۱۴ق.
- قمی، سیدتقی طباطبائی، **الغایه القصوی فی التعلیق علی العروه الوثقی** - کتاب المضاربه، قم، انتشارات محلاتی، ۱۴۲۲ق.
- _____ **مباحث فقهیه - الوصیه، الشرکه، صلہ الرحم**، قم، المقرر، چاپخانه امیر، ۱۴۱۹ق.

- _____ الدلائل فی شرح منتخب المسائل، ج ۴، قم، کتابفروشی محلاتی، ۱۴۲۳ق.
- _____ مبانی منهاج الصالحین، ج ۸ و ۹، قم، منشورات قلم الشرق، ۱۴۲۶ق.
- _____ قمی (محدث)، شیخ عباس، الغایه القصوی فی ترجمه العروه الوثقی، ج ۲، قم، منشورات صحیح پیروزی، ۱۴۲۳ق.
- _____ کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، چ ۶، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰.
- _____ مشارکتها - صلح، چ ۹، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۱.
- _____ اعمال حقوقی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.
- _____ عقود معین، ج ۱ و ۵، چ ۱۰، تهران، چاپخانه بهمن، ۱۳۸۷.
- _____ کاشانی (فیض)، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، ج ۳، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
- _____ کاظمی، جواد بن فاضل، مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۶۵.
- _____ کیدری، محمد بن حسین (قطب الدین)، إصباح الشیعه بمصباح الشریعه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ق.
- _____ کلپایگانی، سیدمحمد رضا موسوی، هدایه العباد، ج ۲، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
- _____ هدایه العباد، ج ۲، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۶ق.
- _____ گیلانی، ابو القاسم بن محمد حسن (میرزای قمی)، جامع الشتات فی أجوبه السؤالات، ج ۳، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
- _____ گیلانی، محمد تقی بهجت، رساله توضیح المسائل، ج ۹۲، قم، انتشارات شفق، ۱۴۲۸ق.
- _____ استفتاءات، ج ۳، قم، دفتر حضرت آیه الله بهجت، ۱۴۲۸ق.
- _____ جامع المسائل، ج ۳، چ ۲، قم، دفتر معظم له، ۱۴۲۶ق.
- _____ لنکرانی، محمد فاضل موحدی، تفصیل الشریعه - المضاربه، الشرکه، المزارعه، المساقاه، الدین، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۵ق..
- _____ الأحكام الواضحه، ج ۴، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۲ق.
- _____ احکام جوانان، چ ۳۵، قم، انتشارات امیر قلم، ۱۴۲۷ق.
- _____ رساله توضیح المسائل، ج ۱۱۴، قم، بی نا، ۱۴۲۶ق.
- _____ مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسیله - الشرکه و القسمه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۴۲۷ق.

- محمدی خراسانی، علی، **شرح تبصره المتعلمین**، ج ۲، بی نا، بی جا، بی تا.
- مدنی، سید جلال الدین، **حقوق مدنی**، ج ۵، چ ۵، تهران، پایدار، ۱۳۸۸.
- مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین، **منهاج المؤمنین**، ج ۲، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
- مصطفوی، سیدمصطفی، **بررسی فقهی و حقوقی تاسیس وکالت بلاعزل**، نشریه رهنمون، ش ۹ و ۱۰، زمستان ۱۳۸۳ و بهار ۱۳۸۴.
- مصلحی، علی حسین، **اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد وکالت**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۲، زمستان ۱۳۸۲.
- معین، محمد، **فرهنگ لغت فارسی**، ج ۲ و ۳ و ۴، چ ۸، تهران، چاپخانه سپهر تهران، ۱۳۷۱.
- مغنیه، محمد جواد، **فقه الإمام الصادق علیه السلام**، ج ۴، چ ۲، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۱ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، **رساله احکام برای جوانان**، چ ۱۵، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۸ق.
- موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم، **فقه المضاربه**، قم، مؤسسه النشر لجامعه المفید(ره)، ۱۴۲۱ق.
- نجفی، احمد بن علی بن محمد رضا(کاشف الغطاء)، **سفینه النجاه و مشکاه الهدی و مصباح السعادات**، ج ۳ و ۴، عراق، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق.
- _____، **وجیزه الأحکام**، ج ۳، چ ۲، عراق، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۳۶۶ق.
- نجفی، حسن بن جعفر بن خضر(کاشف الغطاء)، **أنوار الفقاهه - کتاب المضاربه**، نجف اشرف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق.
- نجفی(صاحب جواهر)، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۲۵ و ۲۶ و ۲۷، چ ۷، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- نراقی، مولی محمد مهدی بن ابی ذر، **أنیس التجار(محشی)**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۵ق.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، **الحاشیه علی الروضه البهیة**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۵ق.
- وجدانی فخر، قدرت الله، **الجواهر الفخریه فی شرح الروضه البهیة**، ج ۸ و ۱۰، چ ۲، قم، انتشارات سماء قلم، ۱۴۲۶ق.
- وحیدی، امیر حسین، **وکالت، بدون حق فسخ**، نشریه کانون، ش ۵۴، دی و بهمن ۱۳۸۳.

- یزدی، سیدمحمد کاظم طباطبائی، **العروہ الوثقی مع التعليقات**، ج ۲، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیہ السلام، ۱۴۲۸ق.
- _____، **العروہ الوثقی مع تعليقات الفاضل**، ج ۲، قم، مرکز فقہی ائمه اطهار علیہم السلام، بی تا.
- _____، **العروہ الوثقی**، ج ۲، ج ۲، بیروت، مؤسسہ الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق.
- _____، **تکملہ العروہ الوثقی**، ج ۱، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ق.

